

به بهانه درگذشت هنرمندی که موسیقی را به سینما گره زد

# آهنگ سازی که جادو می نوشت



سیمانور بخش، روزنامه نگار

انیو موریکونه درگذشت؛ آن هم در ۹۲ سالگی. پیرمردی که به نظر من مانند شدر در تاریخ نخواهد آمد. تنها موسیقیدانی که مجموعه آثارش در حافظه گوشه همراهم تاب می خورد و شنیدن هموارش قلبم را می لرزاند. در حقیقت کمتر کسی است که به سینما و موسیقی علاقمند باشد و نام «انیو موریکونه» را نشنیده باشد. حتی اگر نامش را هم نشنیده باشید حتما می توانید موسیقی استثنایی او در فیلم «خوب، بد، زشت» را همچون بسیاری دیگر از ساکنان کره زمین با سوت بزیند. از آواز او همین بس که در برخی از فیلم هایی که موسیقی آنها را ساخته است نام او قبل از نام ستارگان فیلم آورده شده است.

معتقدم وی یکی از معدود موسیقیدانانی است که حضورش در فیلم ها به اندازه خود کارگردان و بازیگران تاثیرگذار بوده است چه آنکه حتی بهتر از آنها می دانست چگونه قلب تماشاچیان فیلم را به لرزه در بیاورد.

هر چند آکادمی اسکار با او سازگار نبود اما او توانست چه آنکه تنها یکبار آن هم همین اواخر عمر برای فیلم «هشت نفر تانگیز» به کارگردانی تارانتینو به او جایزه اسکار بهترین موسیقی فیلم را دادند. گناهی نابخشودنی برای بر گزار کنندگان و هیات داوران بزرگترین فستیوال سینمایی جهان. به هر روی موریکونه رفت و ما را با آثار نابش تنها گذاشت. من اما در این گزارش تحلیلی سعی نکردم همچون اعضای آکادمی اسکار فکر کنم و از این منظر به بررسی جادوی موریکونه در چهار فیلم ماندگار تاریخ سینما پرداختم. فیلم هایی که موجب ماندگاری نام و موسیقی او در قلب مردم جهان شد. گزارش را بخوانید و آثارش را بنوشید.

## خوب، بد، زشت (۱۹۶۶)

سومین اثر از سه گانه مشهور دلار به کارگردانی سرجیو لئونو، با نام «خوب، بد، زشت» بر پرده سینماها به نمایش درآمد.

کلینت ایستوود هر چه دارد از این فیلم دارد و به گمان بسیاری موریکونه درخشان ترین اثرش را در این فیلم رقم زد. بیره نیست اگر بگویم موسیقی این فیلم در قالب سوت های معروف و در آمیختگی اش با ارکستر به جاودانگی مثلث سرجیو لئونو، کلینت ایستوود و انیو موریکونه منجر شد. اثری که در نهایت ۵۳ سال بعد یعنی در سال ۲۰۰۹ با کسب جایزه از «منای ملی آکادمی ضبط آمریکا» موجب شد تا موریکونه به تالار مشاهیر گرمی بیوندد.

اما درباره این فیلم باید اذعان داشت که لئونو و سترن اسپاگتی خوشمزهای ساخت که سه شخصیت اصلی داشت. بلوندی کاراکتر خوب فیلم با بازی کلینت ایستوود، توکو با بازی ایادی والاک

که نقش زشت فیلم بود و آنجل آیز با بازی لی وان کلیف که شخصیت بد داستان بود. این سه نفر برای دست یافتن به گنجی که در قبرستانی دفن شده بود با هم رقابت می کنند تا آنکه سکانس پایانی فیلم در گورستان با موسیقی پر انرژی و هیجان انگیز موریکونه شکل می گیرد. او در این سکانس با ترکیب گیتار الکتریک و گیتار اسپانیس سازهای زهی و بادی، موسیقی دراماتیکی ساخت که انگار قواره شخصیت های فیلم است. موسیقی پرشوری که باشلیک نخستین گلوله متوقف می شود و دیالوگ دو نفر زنده مانده از این مبارزه جایش را بر می کند. موسیقی خالی موریکونه خودش به تنهایی یک فیلم بود و اگر موسیقی را از روی این فیلم برداریم فیلم ۵۰ درصد افت می کند. ساز اصلی موریکونه در خلق موسیقی «خوب، بد، زشت» صدای سوت است که توسط جان اونیل نواخته می شود و امروز پس از گذشت حدود نیم قرن از ساخت این فیلم هنوز هم مردم این ملودی جوانان موریکونه را با سوت می زنند و از هنر نمایی خودش لذت می برند. او نیز در خیر و شر را با موسیقی تداعی می کرد و برای توصیف هر یک از شخصیت های اصلی فیلم، تم اصلی را با یک ساز جداگانه اجرا کرد. شخصیت خوب یک موسیقی داشت که با فلوته نواخته می شد و شخصیت بد یک موسیقی داشت که با اوکارینا نواخته می شد و برای شخصیت زشت از موسیقی عجیبی به شکل نعره انسان بهره گرفت. او حتی در این فیلم با استفاده از سوت، ساز دهنی، صدای ناقوس کلیسا و کیبورد ده های ابتدایی شیوه خاصی را در این سبک به وجود آورد که بعدها برخی آهنگسازان از روش او تقلید کردند. موریکونه که معمولاً پس از تماشای تدوین نهایی فیلم، آیدهای موزیکال را در ذهن بررسی می کرد برای خلق تم اصلی موسیقیایی اثر، سه قطعه جذاب داستانی را نیز به فیلم اضافه کرد. نخست قطعه «پاره رامبر» که قطعه آرامی است و بر اساس تم اصلی نوشته شده و با گیتار اسپانیایی نواخته می شود. دوم قطعه «مارتا» که آن هم قطعه آرامی است و با ساز دهنی نواخته می شود و سوم قطعه «مرگ سرباز» که برای سکانس با همین نام ساخته شده و با یک آواز کر مردانه شروع شده و با ساز دهنی همراه می شود. موسیقی او با آخرین نفس های سرباز در حال مرگی

موریکونه با موسیقی اش در فیلم (مالنا) نشان داد در ساخت آهنگ در هر ژانری نابغه است و آلترا ناتیوی برای او قابل تصور نخواهد بود. باید پذیرفت باز سازی ترانه معروف Malamoreno، قطعه ز بیای Nella Casa و موسیقی بی کلام متن یکی دیگر از شاهکارهای موریکونه است

جوایز اسکار بی نصیب بماند. نام آهنگساز فیلم هم جهت ارزشیابی در عنوان فیلم تصادفاً ذکر نشده بود و موسیقی فیلم نیز با کم توجهی آکادمی اسکار در آن زمان مواجه شد. این در حالیست که بسیاری از منتقدان معتقدند این فیلم برگ زرین دیگری از زوج لئونو - موریکونه است. با همه این تفاسیر «روزی روزگاری در آمریکا» باز هم در بخش های مختلف برنده چندین جایزه از جشنواره های معتبر بین المللی شد. این فیلم اگر چه برای موریکونه جایزه اسکار را به همراه نداشت، اما جایزه مهم دیگری چون بهترین موسیقی متن جشنواره فیلم بفتا، جایزه بهترین موسیقی فیلم اتحادیه ملی خبرنگاران سینمایی ایتالیا، جایزه بهترین موسیقی متن فیلم از جشنواره منتقدان سینمایی لس آنجلس و جایزه گلدن گلوب را به ار مغان آورد. «روزی روزگاری در آمریکا» فیلم بزرگی است. نه به خاطر خرج و مخارجش بلکه به خاطر تاثیر عمیقی که بر مخاطب می گذارد. روناس سه طرفه ای که با نودلز، مکس و دیورا شکل می گیرد و داستان تقابل عشق ها و دوستی های کوتاه مدتی است که هیچ کدام دوام زیادی ندارند. فیلم به تبع این پیام، لحنی نوستالژیک و غم آلود دارد. بی دلیل نیست که موریکونه، فلوته را به عنوان ساز اصلی موسیقی این فیلم انتخاب کرده است.

استفاده بجا و نوستالژیک از ارکستر برای موسیقی این فیلم بسیار پر شور و شنیدنی است. داستان گنگستری که دوره جوانی را پشت سر گذاشته و همواره تحت تعقیب بوده و حالا که به روزهای پایانی عمرش نزدیک شده برای حل راز بزرگ زندگی اش به زادگاهش بازمی گردد. سکانس که رابرت دنیرو به بار دوست قدیمی اش می رود و آنجا به یاد دوستی عاشقانه اش با دیورا می افتد برای بیننده بسیار دلربا است. به خصوص بازسازی قطعه آماپولا (Amapola) که تم اصلی این فیلم است و با اجرای های مختلف به سکانس های دیگر مربوط می شود. ملودی این تراک بار تمی آرام و بانوای سازهای زهی می آید. ملودی نوستالژیک و یک ملودی رویایی نزدیک می کند.

قطعه تم دیورا (Deborahsteme) که تمی عاشقانه است و قطعه (cockessong) که آدم را غافلگیر می کند بر فیلم بدجوری دلربایی می کند. هر چند خود فیلم تاثیرگذار است، اما موسیقی انیو موریکونه به عنوان یک موسیقی مستقل و متنس کلاسیک به یادگار می ماند. در بعضی از دقایق این فیلم طولانی، کلامی میان شخصیت ها رد و بدل نمی شود و تنها موسیقی است که در کنار تصاویر گویای همه چیز است.

جالب است بدانید آنگونه که موریکونه می گوید لئونو از وی خواست تا پیش از شروع فیلمبرداری اقدام به ساخت موسیقی متن فیلم کند. چرا که برای

تقویت حس بازیگران و رسیدن به ریتم تصویری مناسب، این آهنگ ها را از زمان فیلمبرداری پخش می کرد تا بتواند بین حرکت دوربین و بازیگران با ریتم موسیقی هماهنگی ایجاد کند. **حرفه ای (۱۹۸۵)**  
اثری جذاب و پرکشش به کارگردانی جورج ناتلر و بازی ژان پل بلوندو که اقتباسی است از رمان «مرگ یک حیوان پوست نازک» اثر پاتریک الکساندر. این فیلم داستان یک مامور اطلاعاتی فرانسوی به نام بومت با نقش آفرینی بلوندو است که از طرف دولت فرانسه موظف به اجرای نقشه ترور رئیس جمهور مالاگاوی می شود. او در این میان توسط پلیس مالاگاوی دستگیر می شود و به زندان می افتد. بومت دوسال بعد موفق به فرار از مالاگاوی می شود و در بازگشتش به فرانسه درمی یابد که در طول ماموریتش روابط دولت های فرانسه و مالاگاوی تغییر کرده و او قربانی این ماجرا بوده است. از این رو تصمیم می گیرد از کسانی که باعث شکست ماموریت و دستگیری او شدند انتقام بگیرد.

**به اعتقاد اهل فن، موسیقی متن فیلم «حرفه ای» از جمله آثار موریکونه است که در گذر زمان هیچ گاه فراموش نخواهد شد. حتی گفته می شود ناتلر و بلوندو نمی دانستند از این موسیقی باشکوه در کجای فیلم استفاده کنند**

این داستان پر کشمکش زمانی دینی تر می شود که موسیقی باشکوه موریکونه با آن همراه می شود. چند قطعه موسیقیایی که خودش به تنهایی شما را شیفته خود می کند و با ملودی های شویاش فیلم را سکانس به سکانس برایتان روایت می کند. به اعتقاد من این بهترین اثر کلاسیک موریکونه است که با اضافه پیشرو تر از فیلم بود و نوای گوش نواز و یولنشن حتی جلوتر از فیلم خودنمایی می کرد. به اعتقاد اهل فن، موسیقی متن فیلم حرفه ای از جمله آثار موریکونه است که در گذر زمان هیچ گاه فراموش نخواهد شد. حتی گفته می شود ناتلر و بلوندو نمی دانستند از این موسیقی باشکوه کجای فیلم استفاده کنند. در این فیلم اوچ هنر نمایی موریکونه را می توان در دو قطعه موسیقی «Chi Mai» یا به انگلیسی «who me» که فقط در فرانسه یک میلیون نسخه فروش داشت و «Le Vent, Le Cri» شنید. هنوز در گذر از ۳۰ سالگی که از تولید و پخش این فیلم می گذرد کسی نمی داند چرا موسیقی این فیلم نتوانست هیچ جایزه ای از فستیوال های بین المللی به دست آورد، و افعا عجیب نیست؟

**هر چند خود فیلم «روزی روزگاری در آمریکا» تاثیرگذار است، اما موسیقی موریکونه به عنوان یک موسیقی مستقل رومنس کلاسیک به یادگار می ماند. در بعضی از دقایق این فیلم طولانی، کلامی میان شخصیت ها رد و بدل نمی شود و تنها موسیقی است که کنار تصاویر گویای همه چیز است**

## مالنا (۲۰۰۰)

فیلمی دیگر به کارگردانی تورناتوره با بازی فراموش نشدنی مونیکا بلوچی و موسیقی نوستالژیک انیو موریکونه. مالنا زنی زیبا و تنها در سیسیل است که با کشته شدن همسر و پدرش در جنگ جهانی دوم و نداشتن تمکن مالی از سوی افسران آلمانی و تاجری محلی مورد تجاوز قرار می گیرد و کم کم بدل به یک روسپی همیشه غمگین می شود. او توسط زنان روستا هم مورد تهاجم قرار می گیرد و مواهش تراشیده و تبعید می شود تا آنکه بازگشتش پس از سال ها یادآور معصومیت از دست رفته او در حافظه تاریخی مردم می شود. در این میان همه آنچه گفته شد از دریچه چشم پسر نوجوانی به نام زانو بیان می شود و او است که دیوانه وار به مالنا عشق می ورزد. نخستین بار که فیلم را نصفه و نیمه دیدم اگر چه موسیقی باشکوه و نوستالژیک آن نظرم را جلب کرد اما بعد از دیدن نام موریکونه در تیزتر از بود که تازه فهمیدم از او رودست خود دیدم. این بار دیگر خبری از موریکونه یاغی نیست گویی تورناتوره و فیلمش حساری دور آهنگساز ما کشیدند و با هم از یک دریچه به جهان اطراف نگر بستند. اینگونه بود که داوران فستیوال های سینمایی هم حاصل کار موریکونه را پسندیدند و تا توانستند نام او را در میسان بهترین ها قرار دادند. انگار آن ها موریکونه را اینگونه می خواهند و تحمل ترکتازی های خلاقانه او را ندارند. اما در نهایت موسیقی این فیلم هم به رغم نامزدی جوایز اسکار، گلدن گلوب و فستیوال دی دو نانتو نتوانست موفقیتی کسب کند و تنها به دریافت جایزه روبان نفره ای از انجمن ملی فیلم ایتالیا مفتخر شد. به هر روی موریکونه باز هم با موسیقی اش در این فیلم نشان داد در ساخت آهنگ در هر ژانری نابغه است و آلترا ناتیوی برای او قابل تصور هم نخواهد بود. باید پذیرفت بازسازی ترانه معروف Malamoreno، قطعه زیبای Nella Casa و موسیقی بی کلام متن یکی دیگر از شاهکارهای موریکونه است.

